

فریاد میزد، بچه میگریست، واردین میخواندند.

۱۷ — چشمان بیمار تو در عاشق کشی کرشمه‌ها دارند، خوشبخت کسی که بنگاه نطف آمیز آنها نایل گردد! قلب تو گوهری است که اشعه فضیلت از آن ظاهر میشود، خرم کسی که این قلب بامهر وی در آمیزد! لبان یاقوت قام تو چاشنی بخش آب حیات است، سعادت‌مند کسی که از میان آن دولعل خوشاب بشنیدن اعتراف عشق قادر باشد! آه! اگر آن آدم را میشناختم و در وسط جنگل باو تصادف میکردم، کامرانی او چندان امتداد نمییافت.

### چاو، چاپ، اسکناس

مملکت چین که تا این اواخر ابواب آن بر روی متمدنین اروپا مسدود بود و کسی از اوضاع داخلی و اخلاق و عادات مردم آن سرزمین به‌طوریکه باید اطلاعات مفصل‌نداشت، پس از افتتاح باب ارتباطات و جمع آوری اطلاعات ثابت شد که از ممالک قدیمه است و اهالی آن از خیلی پیش باخترع بعضی وسایل برای رفع احتیاج مثل فن طبع و نگارش روزنامه و کاغذسازی و باروت و استفاده از قوه مقناطیس و کرم ابریشم و غیره نایل آمده، پیش از تمام ملل دیگر از آن اختراعات بهره میبرده‌اند.

بواسطه موقع طبیعی ایران و اعتبار آن در ایام باستان و قرون وسطی، این مملکت زودتر از ممالک متمدنه دیگر با چین ارتباط حاصل کرده و بهمین جهت بیشتر از سایر ممالک از این اختراعات

چینی فایده برده بلکه پس از آشنائی و استفاده واسطه انتقال بعضی از آنها بملل دیگر نیز شده است.

مملکت ایران تا حدیکه اطلاع داریم از اواسط عهد اشکانی با چین ارتباط حاصل کرده و قدیم ترین روابط این دو مملکت در عصر مهرداد دوم - از ۱۲۳ تا ۸۸ قبل از میلاد و بین سالهای ۱۲۰ و ۸۸ قبل از میلاد - اتفاق افتاده، و بعد در اواخر دوره اشکانیان و عهد شاهنشاهی ساسانیان تجدید و اهمیت یافته است.

در دوره بعد از اسلام تا استیلای مغول باز چین و ایران روابط تجارتنی و داد و ستد با یکدیگر داشتند و کشتیهای ط-رفین غالباً برای حمل و نقل امتعه بینادر یکدیگر رفت و آمد میکردند، در دوره مغول بواسطه آنکه ممالک چین و مغولستان و ترکستان و ایران در تحت یک حکومت قرار گرفت این ارتباط زیادتر گشت.

دوره چنگیز و اولاد او دوره ایست که بیش از همه وقت عنصر ایرانی و چینی و مغولی با هم اختلاط یافته و بالتسبب اخلاق و آداب آنها در یکدیگر تأثیر کرده اند. از زمان خیلی قدیم یعنی تقریباً قبل از قرن چهارم هجری یکی از خواقین چین امر بوضع پولهای کاغذی و اوراق نظیر اوراق بانکهای امروزی داده و با حکم استبدادی در قلمرو حکومت خود بشیوع و رواج آنها پرداخته بود. «مارکو پولو - Marco Polo» سیاح معروف و نیز یکی که از راه ایران دو سفر بمغولستان و چین کرده و قریب بیست سال - تا ۱۲۹۲ م - در دربار امپراطور چین مخصوصاً قویلیای قآن نواده چنگیز خان - از ۱۲۶۰ تا ۱۲۹۴ میلادی - مقیم بوده و غالباً مشاغل رسمی نیز

داشته، در سفرنامه خود از بول کاغذی معمول چین صحبت میکند، این بول کاغذی معمول چین را «چاو» میگفتند.

در زمان یکی از سلاطین مغول ایران یعنی کبکخاتو خان - سلطنت او از ۶۹۵ تا ۶۹۳ هـ. - بعضی از امرا و درباریان بتقلید چینها خواستند چاورا در ایران مرسوم کنند، لیکن خیالشان یدشرفت نکرد و مسئله انتشار چاو در ایران بوضع بدی خاتمه یافت و خلاصه تفصیل آن ازینقرار است:

کبکخاتو خان پادشاهی مبذر و مسرف بود، بهمین علت در مدتی قلیل مبلغی خطیر از دست داد، خزانه تهی شد و اعتباردوات از میان رفت، وزیر و صاحب دیوان او یعنی صدرالدین زنجانی که «صدر جهان» لقب داشت و در ۶۹۱ باین مقام رسیده بود نیز مقداری قرض حاصل کرد، چون دیوان در مقابل بولی نداشت و پادشاه هم بفايت محتاج و بی بول بود بفرجه چاره افتاد تا بدانوسیله هم از زیر بار قرض رهائی یابد و هم تدارك وجهی کند. از مطلعین زمان یکی که عزالدین مظفر نام داشت نظر صدر جهان را بوضع بول کاغذ و چاو معمول چین متوجه کرد و گفت اگر این امر یشرفت یابد و چاو بجای زر و سیم معمول گردد آنچه زر و سیم است بخزانه دیوان آید و عسرت مالی رفع شود؛ صدرالدین و بعضی امرای دیگر را این رأی پسند آمد و بعرض کبکخاتو رساندند و او را تشویق باجرای آن کردند، کبکخاتو نیز پسندید و بوضع آن امر داد. اینک شرح وضع آن بنقل از تاریخ مبارک غازانی: «کبکخاتو صورت

آنحال را از « پولادچینگ سانگ (۱) Poulad Tchingsang » استکشاف فرمود، تقریر نمود که چاو کاغذی است که تمغاء (۲) پادشاه بر آنجاست و در تمامت ختای بجای درم مسکوک میرود (۳) و نقد آنجا بالش (۴) است و بجزانه عامره میرسد، کیخاتوخان چون پادشاهی بفايت سخی بود و بخشش با قراط میکرد و مال عالم بچود او وفاي نه، آن قضیه را مستحسن داشت و صدرالدین میخواست که در مالک وضی نهد که دیگران نکرده باشند، بدان واسطه در آن باب سعی تمام مینمود، « سنکتور نویان » که اعقل امرا بود تقریر کرد که چاو موجب خرابی مالک باشد و مستلزم بدنامی پادشاه و پراکندگی رعیت و لشکر، صدرالدین عرضه داشت که « سنکتور نویان » چون بفايت زر دوست است در ابطال میکوشد،

(۱) پولادچینگ سانگ سفیر چین بوده است در دربار سلاطین مغول ایران که از تاریخ چین و مغول اطلاعات نفیس مهم داشته، صاحب تاریخ مبارک غازانی راجع بتاریخ چین و مغول از او استفاده های کلی کرده و مطالب بسیار را گرفته است.

(۲) یعنی مهر . (۳) یکی از معانی رفتن که از فرهنکها فوت شده راجع بودن است و میرود یعنی راجع است و روان چنانکه شاهد آن در متن بیاید معنای راجع را دارد . شهر روان یا شهر روا یا بتختیف شهر روا نام پولی است که سابقاً سلاطین بچور معمول میداشتند و جز در حوزه اقتدار ایشان در جای دیگر مقبول نبوده، سندی سکوبد : یزدک زاده نادان بشهروا ماند (یعنی ششیه است)، که در دیار غریبش بهیچ نستاند .

(۴) بالش در دوره حکومت مغول بر ایران باصطلاح خود ایشان مبلغ معینی بوده است از پول نقره یا طلا و آنطور که از تاریخ جهانکشا بر میآید برابر بوده است با ۵۰۰ مثقال زر یا نقره . (جهان کشای جوینی، صفحه ۱۶ ج ۱، طبع میرزا محمد خان قزوینی).

برلیغ (۱) شد که بزودی آنرا تمام کنند و آدینه یست وهفتم شعبان  
 آقبوقا و طغاچار و صدرالدین و تماچی ایناق بجهت اجراء چاو  
 بجانب تبریز روان شدند و نوزدهم رمضان آنجا رسیدند و  
 بزلیغ رسانیدند و چاو بسیار ترتیب کردند و روز شنبه نوزدهم  
 شوال (۲) سنه ۶۹۳ در شهر تبریز چاو بیرون آوردند و روان کردند.  
 در باب شکل و صورت و مرقومات روی چاو صاحب روضه  
 الصفا میگوید:

« هبت چاو کاغذ بارة مستطیل بود و چند کلمه بخط ختائی  
 بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه « لا اله الا الله محمد رسول الله »  
 ثبت کرده و فروتر از آن لفظ ایرنجین تورجی (۳) ثبت ساخته  
 و درمیانه کاغذ دایره کشیده و خارج مرکز از نیم درم تاده درم  
 بنابر اختلاف چاو رقم زده و چند سطر در قلم آورده و خلاصه  
 سطور آنکه پادشاه جهان در تاریخ سنه ۶۹۲ این چاو مبارک  
 را در ممالک روان گردانید، تغییر و تبدیل کننده را بازن و  
 فرزند یاسا رسانند (۴) و مال او را تصرف دیوان گیرند ... »  
 کسانی که از رواج چاو امیدواری داشتند و روان گردیدن آن  
 را طالب بودند آنرا بلقب « مبارک » ملقب گردانیدند و از طرف

(۱) یعنی حکم و فرمان. (۲) صاحب «تاریخ و صاف» و بنقل از او صاحبان روضه  
 الصفا و حبیب السیر تاریخ رواج آنرا در تبریز ماه ذی قعدة مینویسند.  
 (۳) لقب پادشاه باصطلاح اهل ختا. (۴) یاسا یعنی حکم و دستور  
 و در اینجا بمعنای جزاست. - عبارت صاحب تاریخ مبارک غازانی :  
 « فرمان چنان بود که هر آفریده نستاند او را در حال یاسا رسانند . »

کیخاتو بشهرها و ولایات در خصوص معرفی و فواید آن چاو-  
نامه‌های معلول و مفصل نوشتند و شعرا و فضلاى عصر بموافقت  
طبع پادشاه و صدر جهان شعرهائی نیز سرودند و از آنجمله  
این بیت است :

چاو اگر درجهان روان گردد      رونق ملك جباودان گردد  
بموجب حکم پادشاه قرار شد در بلاد معتبر ایران و بین‌النهرین  
برای تهیه چاو محلهای مخصوص بنام «چاوخانه» ایجاد شود  
و برای انجام اینکار مأمورین معین نیز فرستادند، صاحب روضه‌الصفاء  
گوید: «چون حکم شده بود که جمیع زر و قره میگردانند ترک  
حرفه خود کنند، دست از کار باز داشتند و جهت وجه معیشت آن  
فرقه مقرر گشت که از چاوخانه مبلغی بمضی و مجری دارند و همچنین  
قرار دادند که هر گاه چاو روی در اندراب نهد آنرا بچاوخانه آورده  
عوض گیرند (۱) و تجار بحار فارس را که از بلاد یاغی آمد  
و شد مینمایند در وقت رفتن چاو ایشانرا گرفته در مقابل  
از خزانه زر دهند.»

با تمام این تدابیر و پیش‌بینی‌ها باز چاو رواج نگرفت و منجر  
بشورش اهالی تبریز گردید، صاحب تاریخ غازانی گوید: «يك  
هفته از بیم شمشیر می‌ستدند اما بعوض آن زیادت چیزی بکسی  
نمیدادند و بیشتر مردم تبریز از راه اضطرار سفر اختیار کردند  
و اقشه و اغذیه از روی بازار گرفتند چنانچ هیچ چیز یافت نبود

(۱) عوض هر ده دینار نه دینار چاو مجدد، (تاریخ و صفا، طبع

و مردم بجهت میوه خوردن پناه بباغها دادند و شهری چنان  
انبوه از مردم خالی شد بکلی، و رونود و او باش هر کرا در کوجهها  
می یافتند برهنه میکردند و کاروان از آنجا منقطع میشد و رونود  
بشب بسر کوجهها باغ کین کردند و اگر مسکینی خرواری غله  
یا سبزی میوه بجهت بدست آورده بودی تا بخانه برد آنرا از وی  
میستند و اگر مانع شدی گفتندی بفروش و بهاء آن چاو مبارک  
بستان و بنای که از کجا خریدی، بر جمله خلق در آن گرفتار شده  
بودند و مسکینان دست بدعا برداشته. اتفاقاً روزی کبخانو در بازار  
میگذشت، دکانها را خالی دید، موجب آن پردید، صدرالدین گفت  
شرفالدین لاکوشی که مقدم اینجاست نمائده (۱) و اهل تبریز را  
عادت آنست که در عزاء بزرگان از بازار برخیزند و جمعه در  
جامع بر قطب الدین غوغائی عظیم کردند تا رخصت یافتند در کویها  
اطعمه بزر میفروختند و باز خلقی را بدان بهانه بکشتند و معاملات  
و تمغاها بکلی بر افتاد و روزی درویشی بر سر بازار عنان صدرالدین  
بگرفت و گفت، شعر: بوی جگر سوخته عالم بگرفت گر نشیندی  
زهی دهائی که تراست، صدرالدین بتأثیر آن سخن باتفاق نوکران  
بعد خراب البصره بر لیغ حاصل کرد که معاملات اطعمه بزر کنند،  
بدان سبب مردم دلیر شدند و ظاهراً معاملات بزر میکردند و بدان  
واسطه روی بشهر نهادند و باندرک زمان باز مجبور شد و عاقبة الامر  
کار چاو بجائی نرسید و ترك آن گرفتند و خلائق از آن زحمت  
خلاص یافتند.

(۱) نمائده یعنی وفات کرده.

بعنازموقوف شدن ترتیب چاو مردم بدم ولعن بانیان این اساس  
مخصوصاً عزالدین مظفر و صدرالدین صاحب دیوان برداختند و بشعر  
هجو گفتند و چاو مبارک را هم بواسطه آثار شومی که از آن بروز  
کرده بود «نامبارک» نامیدند، چنانکه صاحب تاریخ غزانی در موقعبکه  
میخواهد حکایت آنرا بنویسد عنوان مطلب را باین قسم مرقوم  
میدارد: «حکایت چاو نامبارک و خللها که بدان سبب در ممالک  
ظاهر شده»

عجالة اطلاع ازین کیفیت که مردم آن عصر چگونه چاو را  
حاضر و فراهم میکرده و چاوخانه چه قسم مؤسسه بوده برای ما  
آسان نیست، چیزی که با احتمال قوی میتوان گفت این است که دو  
لفظ چاپ و چاوخانه — معمول امروزی — همان چاو و چاوخانه  
قدیم است که با اندک تحریف یعنی با تبدیل «واو» به «پ» باین  
صورت در آمده و با آنکه این احتمال بقین شود و اطلاعات تاریخی  
نیز آنرا نقض نماید، میشود تصور کرد چاورا سابقاً بوضی که افلا  
اندک شباهتی بترتیب چاپ امروزی داشته فراهم میکرده اند.

مطالی که اشاره بدان درینجا بی مناسبت نیست اینکه کلمه چاپ را  
چنانکه هنوز هم معمول هندوهای اردوزبان و اهالی افغانستان است  
در اوایل ورود فن چاپ بایران بوضع «چهاپ» مینوشتند، یکی  
از ادبای تبریز قطعه ذیل را در تاریخ نشر ترجمه «بشالشکوی»  
تألیف ابونصر محمد بن عبدالجبار عتی مورخ سلطان محمود غزنوی  
گفته، اگرچه بغایت تصنی و خالی از لطایف شعری است لیکن



چون شامل کلمه «چهاپ» است بذکر آن می بردازیم و آن این است:  
 بوالنصر محمد بن عبدالجبار آنکش همه علم کرده قسمت حیار  
 عنی بفزا بمصرع اول و پس تاریخ چهاپ بت شکواش بر آر  
 تاریخ نظم این قطعه که همان تاریخ چاپ ترجمه رساله بت الشکوی  
 باشد سال ۱۳۱۸ هجری است. هندوها در زبان خود «ها» می دارند  
 که در کتابت ظاهر ولی در تلفظ مخفی است و هاء چهاپ از همان قبیل  
 است، چنانکه نام شهر معروف لکنو را خود ایشان «لکنهو»  
 می نویسند، در صورتیکه اروپائیان آنرا موافق تلفظ اهالی بومی  
 Lucknow یا Lakno ضبط میکنند.

شرح فوق مخصوصاً آن قسمتی که شکل و هیئت چاورا توضیح  
 می نمود میفهماند که ورقه چاو چندان با اسکناس های امروزی  
 فرق نداشته زیرا چاو هم مثل اسکناسهای <sup>شش کاه علم اسان و مطالب است</sup> حالیه شامل رقم مبلغ  
 بول و مهر و لقب پادشاه و تاریخ وضع آن و بعضی مرقومات دیگر  
 بوده، چنانکه میتوان آنرا در آن دوره نمونه و سرمشق برای  
 اسکناسهای امروزی تصور کرد. سیاق کلام مارا و امیدارد که  
 از اشتقاق لغت اسکناس نیز کلمه چند بگوئیم و مقاله را ختم کنیم.  
 در زمان انقلاب فرانسه و اقتدار مجمع ملی در آن مملکت بواسطه  
 فقر مالی هیئت مؤسسه مجبور شد باعتبار املاک متعلقه بطبقه روحانین  
 که در ضبط و توقیف آمده و قریب خمس مملکت وسعت داشت اوراق  
 منتشر نماید و بین مردم رایج سازد، کسانیکه این اوراق را در دست  
 داشتند اگر میخواستند میتوانستند آنها را با این املاک که از زمان

توقیف ببعده باملاك ملی موسوم شده بود معاوضه نمایند و زمین بگیرند.  
 مجلس مؤسسه در ماه دسامبر سال ۱۷۸۹ قریب ۸۰۰ کرور  
 فرانك ازین اوراق طبع و توزیع کرد، مردم نیز ابتدا آنها را  
 باقبال تمام پذیرفتند، لیکن بتدریج از اعتبار آن کاسته شد و از رواج  
 افتاد — این ورقه را فرانسویان «آسینیا Assignat» می نامیدند،  
 کلمه اسکناس معمول ازین لفظ نتیجه شده لیکن نه مستقیماً از آسینیای  
 فرانسه بلکه از تحریف روسی آن که «آسیگناتسیا Assignatsia»  
 است، زیرا که ابتدا ایرانیها این اوراق را در دست روسها دیده  
 و اسم آنها هم از ایشان شنیده اند.  
 صاحب لغت «برهان جامع» که کتاب خود را در عهد فتحعلیشاه  
 تألیف و در ۱۲۶۰ در تبریز بطبع رسانده در ذیل لغت «چاو» میگوید:  
 «در این زمان پادشاه روس رایج کرده و موسوم به اسکناس نموده».  
 این بیان میفهماند <sup>روشگاه علم ازین مطالبات فرستاد</sup> که لفظ اسکناس از روسها و از کلمه روسی  
 «آسیگناتسیا» گرفته شده و در ابتدا هم بمد حرف اول معمول  
 بوده لیکن بعدها همزه اول آن در استعمال مکسور گشته است.  
 عباس اقبال آشتیانی .

مبخواهید چه کنید ؟ کره زمین باید در محور خود بچرخد  
 و نوع بشر با آن زور آزمائی نماید . زندگانی کردن و مردن ،  
 عشق و ورزیدن ، خراج دادن ، شرع کشتی حیات را بمیل باد  
 اداره نمودن ، آنچه ضرورت دارد این است . زندگی چیست ؟  
 يك دم ، کمی عشق و شراب ، اندکی حرص رتبه و جاه ، قدری  
 زهد و تقوی ، آخر الامر گردد و غبار .... و شاید يك اسم .